



به مرزی که آن جا «دژ بهمن» است

پدیدآورده (ها) : آیدنلو، سجاد

ادبیات و زبانها :: چیستا :: اسفند 1379 و فروردین 1380 - شماره 176 و 177
از 458 تا 468

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/157190>

دانلود شده توسط : مهدی ابراهیمی

تاریخ دانلود : 11/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

به مرزی که آن جا «دژ بهمن» است

پیشنهادی درباره‌ی واژه‌ی «بهمن» در داستان دژ بهمن شاهنامه

داستان «دژ بهمن» شاهنامه یکی از روایت‌های سرنوشت‌ساز و شورانگیز این دفتر سترگ حماسی است که فرجامش سرآغاز پرشکوه‌ترین دوران نامه‌ی نامور است که رخدادهای پرفراز و نشیبی را در داستان کین سیاوش و نبردهای ایران و توران دربر می‌گیرد، خلاصه‌ی داستان به این گونه است: پس از آن که گیو، کیخسرو را به ایران می‌آورد، بین گودرز و توس بر سر جانشینی کاووس نزاع در می‌گیرد، گودرز و گودرزبان خواستار پادشاهی خسرو و توس و نوذریان جانبدار فریبرز، فرزند کاووس هستند. کی کاووس به منظور جلوگیری از درگیری دو پهلوان و نیز عدم ترجیح نیبره بر پور، یا برعکس؛ گشودن (دژ بهمن) را شرط رسیدن به پادشاهی قرار می‌دهد که کیخسرو و گودرزبان پس از ناکامی فریبرز و نوذریان، با چاره‌ی ایزدی و شمشیر دژ را فتح می‌کنند و کیخسرو با پذیرش همگان جانشین کاووس پیر سر می‌شود:

دو فرزند ما را کنون بر دو خیل ببايد شدن سا در اردبیل
به مرزی که آن جا «دژ بهمن» است همه ساله پرخاش آهرمن است

(۳ / ۲۴۱ / ۳۶۵۵ و ۳۶۵۶)^۱

نکته‌ای که در این داستان ذهن نگارنده را مدت‌ها به خود مشغول کرده بود و در یادداشت حاضر به صورت پیشنهادی به طرح و حل آن پرداخته می‌شود، واژه‌ی (بهمن) در بخش دوم ترکیب نام دژ داستان است چرا که از یک طرف بر بنیاد شاهنامه (دژ بهمن) جایگاه اهریمنان و بدکیشان است به گونه‌ای که کاووس در توصیف آن چنین می‌گوید:

به رنج است از آهرمن آتش پرست^۲ نباشد بر آن مرز کس را نشست

(۳ / ۲۴۱ / ۳۶۵۷)

۱. کلیه‌ی بیت‌های شاهنامه در این مقاله براساس چاپ مسکو است و در صورت بهره‌گیری از نسخه‌ای دیگر اشاره شده است.

۲. مراد از (آتش پرست) با روی‌کرد به‌سیر تاریخی روایت‌های شاهنامه (پیروکیش زرتشتی) نیست بلکه به معنای عام (دیندار و یزدان پرست) است چون سپندینگی و گرمی‌داشت عنصر آتش مربوط به باورهای پیش از زرتشت ایرانیان است.

ساکنان دژ با شیوه‌ای اهریمنی، جادویی و غیررزمی در برابر سپاهیان فریبرز و توس از اقامتگاه خویش دفاع می‌کنند:

چو نزدیک بهمن دژ اندر رسید	زمین همچو آتش همی بردمید
بشد توس با لشکری جنگجوی	بتندی سوی دژ نهادند روی
سرباره‌ی دژ بُد اندر هوا	نشدیدند جنگ هوا کس روا
سنانها ز گرمی همی برفروخت	میان زره مرد جنگی بسوخت
جهان سرسرگشتی از آتش است	هوا دام آهرمن سرکش است

(۳۶۷۸ - ۳۶۷۴ / ۲۴۳ / ۳)

کیخسرو نیز با افسونی ایزدی سبب گشایش دژ می‌شود و افراد درون حصار را که «دیو» خوانده می‌شوند، می‌کشد یا می‌بندد:

ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک

(۳۷۲۵ / ۲۴۶ / ۳)

مجموع این شواهد جای هیچ‌گمانی در «اهریمنی» بودن «دژ بهمن» باقی نمی‌گذارد. از دیگر سوی «بهمن» به‌عنوان نام دژ، یکی از بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین عنصرهای آیین زرتشتی و فرهنگ ایران پیش از اسلام است. «بهمن» نام امشاسپندی^۱ است که نخستین آفریده و پسر اهورامزدا است، بندهش ایرانی در این باره می‌گوید: «اور = اهورامزدا» نخست بهمن را فراز آفرید که رواج یافتن آفریدگان هرمزد از او بود. او نخست بهمن را از روش نیک و روشنی مادی فراز آفرید. او داور روز جزاست و از همه‌ی امشاسپندان و ایزدان به‌دادار نزدیک‌تر است، در جهان مینوی، بهمن نمودار اندیشه‌ی نیک و خرد و دانایی است و آدمی را به‌آفریدگار نزدیک می‌سازد و در جهان آستومند (= مادی) وی نگاهبانی مردمان و گوسفندان را عهده‌دار است، بهمن، زرتشت را هنگام زادن از گزند اهریمن و دیوان نگاهبانی کرد و روان او را در خواب به‌پیشگاه اهورایی رهنمون شد، خویش‌کاری بهمن راهنمایی پرهیزکاران به‌بهشت برین و به‌حضور هرمزد بردن کسان است که در اصطلاح بندهشی (هندیمان‌گری: handemān gari) نامیده می‌شود. او آشتی‌دهنده‌ی آفریدگان اهورامزدا است و چنان ارزش والایی دارد که یکی از یشت‌های اوستا (بهمن‌یشت) نام دارد که متن اوستایی آن در دست نیست و گزارش پهلوی آن با نام (زند و هومن یسن) موجود است.

با در نظر داشتن این دو سویه چنان پرسشی مطرح می‌شود که چگونه در متنی چون شاهنامه که روایت‌های آن گفتارهای مربوط به ایران پیش از اسلام است، عنوان اقامتگاه

۱. عنوان بزرگ‌ترین فرشتگان آیین زرتشت.

نیروهای اهریمنی و بدآیینان، «بهمن» سپندینه و اهورایی است و بین اسم و مسما هیچ گونه سازگاری و پیوندی وجود ندارد؟ نخستین پاسخ و مطلبی که ممکن است به ذهن برسد این است که «بهمن» در نام جایگاه اهریمنان، اسم خاص و نام مهتر دیوان و جاودان است که «دژ» به نام او منسوب و مضاف شده نه به معنی بهمن امشاسپندان زرتشتی، چنان که در روایت مردمی داستان «دژ بهمن» که چهارچوب بنیادی و جزییات داستان استاد توس را حفظ کرده. «بهمن» نام رییس دژ است: «به حکم الهی یک مرتبه آتش و سنگ‌ها از میان رفت و رییس دژ که بهمن نام داشت، تسلیم شد.»^۱ این گمان با توجه به کاربرد واژه‌ی «بهمن» به صورت نام اشخاص، پادشاه و پهلوان چه در شاهنامه و چه در خارج از آن، پذیرفتنی می‌نماید. اما بر رد آن دو دلیل می‌توان بیان کرد، نخست این که در سراسر شاهنامه هیچ یک از دژهای آن به نام شخص ویژه‌ای باز خوانده و افزوده نیست، اسامی مهم‌ترین حصارهای شاهنامه به این قرار است: الاتان دژ - دژ سپید - رویین دژ - دژ بیداد - گنگ دژ - دژ شوراب - دژ گنبدان - غز دژ - دژ قالینیوس - دژ سقیلا - دژ آوازه و دژ لاژوردین، حتا دژ - شهری که پهلوانی چون (کافور مردم‌خوار) سرکرده‌ی آن است و با سپاه ایران زمین و رستم نبرد می‌کند، «دژ بیداد» خوانده می‌شود نه «دژ کافور».

کجا نام آن شهر بیداد بود دژی بود وز مردم آباد بود

(۹۵۹ / ۲۷۱ / ۴)

9:

مرا این مرد را نام کافور بود که او را بر آن شهر منشور بود

(۹۶۶ / ۲۷۱ / ۴)

و دیگر، اگر «بهمن» نام ویژه و اسم سالار دژ بود بی‌گمان با کیخسرو و لشکر او رزم‌آزمایی می‌کرد. در صورتی که در روایت شاهنامه به چنین موضوعی اشاره نرفته است. این مطلب نیز افزودنی است که «بهمن» برخلاف سیمرغ که در شاهنامه دو چهره و نمود دارد، در اوستا، مأخذ پهلوی و شاهنامه ستوده و ورجاوند است و در هیچ یک از منبع‌ها نشان از «بهمنی» نیست که بتوان او را سرور بتیارگان دانست و گفت که «دژ» از آن او یا منسوب به او است هرچند در نبرد نیز دیده نمی‌شود.

«بهمن» در شاهنامه به چند معنی به کار رفته است: (۱) نام یازدهمین ماه سال خورشیدی:

جهان شد چو آبار بهمن سیاه ستاره ندیدند روشن نه ماه

(۱۰۸۶ / ۷۷ / ۴)

۱. برای دیدن صورت کامل روایت، رک: فردوسی‌نامه، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ج ۳، ص ۱۵۸.

(۲) بهمن به مفهوم امشاسپند زرتشتی:

چو هرمزد بادت بدین پایگاه چو بهمن نگهبان فرخ کلاه

(۷۶۸ / ۵۳ / ۵)

(۳) نام فرزند اسفندیار و جانشین گشتاسپ که در نوشته‌های پهلوی هم از او نام برده شده

است:

پسر بود او را گزیده چهار همه رزم‌جوی و همه نیزه‌دار

یکی نام بهمن دُوم مهرنوش سیم نام او بُد دلفروز طوش

(۹۰۱ و ۹۰۰ / ۱۲۷ / ۶)

(۴) نام پسر اردوان:

عسبر شد بر بهمن اردوان دلش گشت پردرد و تیره‌روان

(۳۵۶ / ۱۳۱ / ۷)

(۵) نام یکی از بزرگان زمان انوشیروان:

دگر گشت کز بهمن سرفراز چرا شاه ایران بسوئید راز

(۳۷۹۸ / ۲۷۴ / ۸)

هیچ کدام از این معنی و مفهوم‌ها ارتباطی با «بهمن» دژ بهمن ندارد و در مبحث مقاله به کار نمی‌آید. بر پایه‌ی این توضیح‌ها «بهمن» در ترکیب (دژ بهمن) نه به مفهوم امشاسپند مزدیسنايي و نه نام ویژه‌ی پهلوان، پادشاه یا دیو و جادوست، بررسی این معنی‌ها برای «بهمن» در فرهنگ‌های گوناگون کهنه و نو پارسی نیز در گشایش مفهوم «بهمن» در داستان شاهنامه سودمند نیست. اما در این میان برهان قاطع توضیح کوتاهی در برابر واژه‌ی مورد نظر آورده که تامل در آن راهنمای یافتن پاسخ است: «بهمن بر وزن (مخزن) مخفف (برهمن) است». شادروان دکتر معین در حاشیه‌ی شماره‌ی (۴) صفحه‌ی مربوط به ماده (برهمن) ارجاع داده‌اند که در برهان چنین معنی شده است: «به معنی بت پرست و زنا بر بند باشد». در بین منبع‌های مورد استفاده‌ی محمد حسین بن خلف تبریزی برای تالیف فرهنگ خویش، (فرهنگ جهانگیری) اولین و شاید مهم‌ترین کتاب مورد مراجعه است که در آن نیز (بهمن) کوتاه شده‌ی (برهمن) دانسته شده است،^۱ با روی‌کرد به‌این توضیح اگر در ترکیب نام داستان شاهنامه نیز «بهمن» را مخفف (برهمن = بت پرست) بدانیم، (دژ بهمن = دژ بت پرست، بتکده) خواهد بود و این معنی با سیمای اهریمنی دژ در شاهنامه مطابقت دارد؛ البته باید گفت واژه‌ی (بهمن) در ریشه‌شناسی

۱. نگارنده در جلد دوم فرهنگ جهانگیری چنین توضیحی را درباره‌ی (بهمن) نیافت و این مطلب را از نوشته‌ی شادروان علامه دهخدا در لغت‌نامه نقل کرده است.

علمی با (برهمن) کم‌ترین پیوندی ندارد بلکه اصل و پیشینه‌ی واژگانی آن این گونه است: پارسی دری bahman → پارسی میانه vahaman → اوستایی vohumana آمیخته از دو بهر (خوب: vohu/vahu/bah) و (اندیشیدن: man) و روی هم به معنی «نیک‌اندیش»، جزء نخست در سانسکریت (vasu) و جزء دُوم (manas) است، بخش دُوم غیر از «بهمن» در واژه‌هایی چون: دشمن، هومن، یژمان، نریمان، رادمان و قهرمان بر جای مانده است، بر همین پایه پیشنهاد «بهمن = مخفف برهمن» غیر علمی و عامیانه است. اما باید توجه داشت سابقه‌ی دانش ریشه‌شناسی (etymologie) نوین دو سده است^۱ و پیش از آن وجه تسمیه و ریشه‌ی لغت‌ها بنیانی علمی نداشته است و در نمونه‌هایی مانند «بهمن» در ترکیب «دژ بهمن» بهره‌گیری از نوشته‌های دانشمندان پیشین و فرهنگ‌های قدیم پارسی راه‌گشایتر از توجه به نتیجه‌ی پژوهش‌های زبان‌شناختی امروزی است. چرا که پندار و دانش شاعر یا نویسنده و روزگار او را درباره‌ی ریشه و معنی لغت بازگو می‌کنند. دیدگاه کهن، عامیانه و غیر علمی که واژه بر پایه‌ی آن در متن به کار رفته است و در مواردی - چنان که نمونه‌ای از آن در این مقاله دیده می‌شود - یگانه راه پی بردن به مفهوم و علت کاربرد لغت، تنها روی کرد به آن نظریه‌ی ساده و نادرست است، دیگر این که ریشه‌سازی غیر علمی و وجه تسمیه‌پردازی عامیانه در شاهنامه نمونه‌های دیگری نیز دارد و «بهمن» نخستین و آخرین مورد نیست. برای نمونه: فریدون پس از دیدن نبیره‌ی نوزاده‌ی خویش، او را «منوچهر» می‌نامد:

مسی روشن آمد ز پرمایه جام مناچهره دارد منوچهر نام

(خالقی، ۱/ ۱۲۶ / ۵۹۰)

یعنی: چون کودک مناچهره - به معنی فراخ چهره، خوش خلق و گشاده‌روی - بود او را (منوچهر) خواندند که براساس این وجه تسمیه، «منوچهر» چنان که بعضی لغت‌نویسان^۲ آورده‌اند کوتاه شده‌ی (مینوچهر) و به معنی (بهشتی‌روی) خواهد بود حال آن که در ریشه‌شناسی علمی «منوچهر» از اوستایی mānuš - čithra: از پشت و نژاد مانوش) است، یا وجه تسمیه‌ی نام بزرگ‌ترین پهلوان حماسه‌ی ملی ایران که چون مادرش، رودابه می‌گوید از غم و رنج سنگینی و بزرگ بیکری کودک (زستم) نوزاد را (زستم) نام نهادند:

برستم بگفتا غم آمد به سر نهادند رستمش نام پسر

(خالقی، ۱/ ۲۶۸ / ۱۴۸۳)

۱. پایه‌ی دانش اتیمولوژی جدید را (سر ویلیام جونز) قاضی انگلیسی، در سال ۱۷۸۶ میلادی نهاده است. (ریشه‌شناسی، دکتر محسن ابوالقاسمی، ص ۱۱)
 ۲. از جمله: برهان قاطع و غیاث‌اللغات.

در صورتی که (ژستم) از پهلوی (rostaxm / rostaxmak: کشیده بالا و تهمتن)^۱ هیچ ارتباط و تناسبی غیر از جناس ناقص (محرف) با (ژستم) از مصدر (ژستن: رهایی یافتن و خلاص) ندارد. واژه‌ی (برهمن) - چونان صورت اصلی (بهمن) در برهان - در اصل از سانسکریت (brahmana) گرفته شده است، فرهنگ نظام (سید محمدعلی داعی الاسلام) درباره‌ی آن چنین آورده است: «لفظ برهمن از قدیم در فارسی بوده لیکن ابتدا از زبان سانسکریت گرفته شده و در آن زبان (برهم: با کسر با و فتح را) به معنی یزدان و روح اعظم است و نون نسبت به آن ملحق گشته، برهمن شد. چون لفظ برهمن در عربی هم استعمال گشته جمع آن براهمه گردید که در فارسی، هم مستعمل است.» این لغت در فرهنگ هندی به دو مفهوم رایج است: (۱) یکی از خدایان سه گانه‌ی هند که در این معنی (برهما) هم خوانده می‌شود.

(۲) طبقه‌ی بالا در نظام طبقاتی هند و پیشوای کیش برهمایی که وظیفه‌ی اصلی او مطالعه و تعلیم وادها و اجرای مراسم دینی است. در شاهنامه نیز مفهوم عام پرستندگی و دانایی «برهمن» دیده می‌شود. آن جا که اسکندر در یکی از سفرهای پرشگفتی خویش به شهر «برهمنان» می‌رسد و پاسخ‌های بخردانه‌ای برای پرسش‌هایش می‌شنود، فردوسی در معرفی این گروه می‌فرماید:

پرستنده مرد اندر آمد ز کوه شدند اندر آن آگهی هم گروه

(۱۰۵۴ / ۶۴ / ۷)

بر ما شکیبایی و دانش است ز دانش روان‌ها پر از رامش است

(۱۰۶۱ / ۶۵ / ۷)

سکندر چو روی برهمن بدید بر آن گونه آواز ایشان شنید

دوان و برهنه تن و پای و سر تنان بی بر و جان ز دانش به بر

ز برگ گیا پوشش از تخم خورد بر آسوده از رزم و روز نبرد

خور و خواب و آرام بردشت و کوه برهنه به هر جای گشته گروه

همه خوردنیشان بر میوه‌دار ز تخم گیا رسته بر کوه‌سار

(۱۰۷۶ - ۱۰۷۱ / ۶۵ / ۷)

اما از نظر واژگانی «برهمن» چندین بار به معنی (بت پرست) هم استعمال شده است که مویذ

۱. دکتر بهمن سرکارانی - به‌نوشته‌ی شادروان دکتر مهرداد بهار در پژوهشی در اساتیر ایران، ص ۱۹۴ - رستم را از rautah - us - taxman پارسی باستان به معنای «رودی که به بیرون جاری است» می‌دانند؛ خانم الگا دیویدسن، پژوهشگر آمریکایی، هم در کتاب (شاعر و پهلوان در شاهنامه، ص ۱۴۲) آن را ماخوذ از اوستایی (raotas - taxma): دارای نیروی جریان آب) شمرده‌اند، چنان که ملاحظه می‌شود، هیچ یک از این نظریه‌ها نیز با ریشه‌سازی شاهنامه سازگار نیست.

معنای ذکر شده برای این واژه در برهان قاطع است و اگر «بهمن» را کوتاه شده‌ی آن بدانیم، معنای «بت پرستش» شاهد شاهنامه‌ای دارد:

۱- دگرباره مهمان دشمن شدی صنم بودی اکنون برهنم شدی
(۴۲۹ / ۱۵۴ / ۲)

۲- که بی تیغ تو تاج روشن مباد چنین باد و بی بت برهنم مباد
(۲۳۱ / ۲۲ / ۴)

۳- ستایش کنان پیش بیژن شدند چو پیش بت چین برهنم شدند
(خالقی، ۸۲۵ / ۵۳ / ۴)

۴- که ما را به هر جای دشمن نماند به بت خانه‌ها در، برهنم نماند
(۷۲۳ / ۲۶۱ / ۶)

۵- بیامد بر پادشا چنگ زن خرامان بسان بت برهنم
(۸۲۱ / ۳۵۲ / ۷)

در سخن دیگر پارسی‌گویان نیز «برهنم» به معنی (بت پرست) استفاده شده است:

بهار چین کن از آن روی بزم خانه‌ی خویش اگرچه خانه‌ی تو نو بهار برهنم است
(رودکی)

چو بردارد ز پیش روی او شان حجاب ماردی دست برهنم
(منوچهری)

آن که اندر زیر تاج گوهر و دیبای شعر چون نگار آزر است و چون بهار برهنم
(منوچهری)

شاد باش ای مهتری کز بهر چشم زخم بد خرقه در یازد فقیر و بت بسوزد برهنم
(سنایی)

بت نشسته در میان پیر هنت تو همی لعنت کنی بر برهنم
(ناصر خسرو)

چون برهنم بد بد رخ خوبت ای صنم ز ناز را گست و لگد زد به روی لات
(امیر خسرو)

برای استوار داشت پیش نهاد «دژ بهمن = دژ برهنم = بتکده» جز از جایگاه دیوان و کژدینان بودن این دژ در شاهنامه، این موارد و قرائین را نیز می‌توان بیان کرد: (۱) شهر درون دژ پس از نابودی افسون‌های اهریمنی و طلسم‌های جادویی به فراخی و زیبایی توصیف می‌شود:

یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ پراز باغ و میدان و ایوان و کاخ
(۳۷۳۱ / ۲۴۶ / ۳)

از جانب دیگر در شاهنامه «بتکده» مشبه به آراستگی و فریبانی است و این، نشانه‌ای است برگرفته از خود متن برای «بت‌خانه بودن» جایگاه درون دژی که به نام (برهمن = بت‌پرست) خوانده می‌شود:

همه شهرگویی مگر بتکده است ز دیبای چین بر گل آذین زده است

(۱۸۵/۸۵/۲)

همی بینم این دشت آراسته چو بت‌خانه‌ی چین پر از خواسته

(۲۱۲/۲۰/۵)

(۲) در متن‌های پهلوی بندهش، دینکرت و مینوی خرد نخستین کار نمایان کیخسرو ویران کردن بت‌خانه‌ای در کنار دریاچه‌ی چیچست و برآوردن آتشگاه «آذرگشسپ» به جای آن است، گزارش بندهش ایرانی، در این باره چنین است: «آذرگشسپ تا پادشاهی کیخسرو بدان آیین پاسبانی جهان می‌کرد چون کیخسرو بتکده‌ی (کنار دریای چیچست) را همی کند بر یال اسب (کیخسرو) نشست و تیرگی و تاریکی را از میان برد و (جهان) را روشن بگرد تا بتکده ویران شد به همان جای بر فراز اسنوند (کوه) آتشگاهی نشانده شد بدان سبب آن را گشسپ خوانند که بر یال اسب نشانده شد، در بندهشن هندی هم می‌خوانیم: «آذرگشسپ تا پادشاهی کیخسرو به آن آیین جهانیان را پناه می‌بخشید هنگامی که کیخسرو بت‌خانه‌ی دریای چیچست را همی کند بر بوش (= یال) اسب (وی) نشست و تیرگی و تاریکی را نابود کرد و (جهان) را روشن کرد تا (کیخسرو) بت‌خانه را کند (= ویران کرد) به همان جا به کوه اسنوند آذرگشسپ به آن دادگاه (= آتشگاه) نشست.» در شاهنامه نیز کیخسرو پیش از هر اقدامی به فتح «دژ بهمن» که نزدیک اردبیل و در گستره‌ی آذربایجان قرار دارد - همچون بتکده‌ی منابع پهلوی - کمر می‌بندد و پس از گشودن حصار در محل زوال تیرگی جادویی و پدیداری روشنائی اهورایی، آتشکده‌ی مهم «آذرگشسپ» را بنیاد می‌نهد:

بدان جای کان روشنی بردمید	سر باره‌ی دژ بشد ناپدید
بفرمود خسرو بدان جایگاه	یکی گنبدی تا به ابر سیاه
درازی و پسهنای او ده کمند	به گرد اندرش طاقهای بلند
نشستند گرد اندرش موبدان	ستاره‌شناسان و هم بخردان
در آن شارستان کرد چندان درنگ	که آتشکده گشت با بوی و رنگ

(۳/۲۴۶ و ۲۴۷/۳۷۳۲ - ۳۷۳۸)

مقایسه‌ی روایت بندهش و داستان شاهنامه مبین اختلاف مکانی دژ بهمن و بت‌خانه و در نتیجه آتشگاه آذرگشسپ در این دو متن است، شادروان دکتر احمد تفضلی این تفاوت و علت آن را

چنین آورده‌اند: «محل این آتشکده در شاهنامه در کوه‌های اردبیل و در بندهشن در ناحیه‌ی چیچست بر کوه اسنوند تعیین شده است. پس از گسترش و انتقال دین زرتشتی از شمال شرق به غرب ایران از دوره‌ی مادها و به‌ویژه در دوره‌ی ساسانیان کوشش شد جای اتفاق حادثه‌ها را نیز به غرب ایران منتقل کنند، براساس این کوشش‌ها بود که چیچست با دریاچه‌ی اورمیه در آذربایجان یکی به‌شمار آمد و کوه اسنوند نیز همان کوه سبلان دانسته شد.»^۱ هم چنین (آذرگشنسپی) که در روایت بندهش بر یال اسپ کیخسرو می‌نشیند و تاریکی‌های اهریمنی را از بین برده، گیتی را روشن می‌کند در شاهنامه به‌نام‌ه‌ی پهلوی بر نیزه دگرگون شده که کیخسرو آن را می‌نویسد و گیو بر دیوار دژ فرو می‌برد و سبب شکافته شدن باره‌ی حصار می‌شود:

نویسنده‌ای خواست بر پشت زین یکی نامه فرمود با آفرین
 ز سنبر نوشتند بر پهلوی چنان چون بود نامه خسروی
 که این نامه از بنده کردگار جهانجوی کیخسرو نامدار

(۳۶۹۶ / ۳۶۹۴ / ۲۴۴ / ۳)

و:

بشد گیو نیزه گرفته به‌دست پر از آفرین جان یزدان پرست
 چو نامه به دیوار دژ بر نهاد به‌نام جهانجوی خسرو نژاد
 ز دادار نیکی دهش یاد کرد پس آن چرمه‌ی تیزرو یاد کرد
 شد آن نامه‌ی نامور ناپدید خروش آمد و خاک دژ بردمید
 همانگه به فرمان یزدان پاک از آن باره‌ی دژ برآمد تراک

(۳۷۱۸ - ۳۷۱۴ / ۲۴۵ / ۳)

با توجه به این تفاوت‌های اندک و گستردگی و تطویل نخستین کار کیخسرو در شاهنامه می‌توان چنین گفت که روایت متن‌های پهلوی، ماخذ اصلی منبعی بوده که استاد توس داستان «دژ بهم» را بر پایه‌ی آن در پیوسته است. به‌سخنی دیگر، داستان شاهنامه همان روایت منبع‌های پهلوی است با اختلاف جزئی و تفصیل، مرحوم دکتر صفا در تایید این مطلب می‌نویسند: «مطلب گفتنی دیگری که برای ما در مقایسه‌ی شاهنامه با ماخذ پیش از اسلام مانده ویران کردن دژ بهم است در اردبیل و برآوردن آذرگشسپ به‌جای آن... اثر داستان ویران ساختن بتکده‌ی نزدیک چیچست و برآوردن آذرگشسپ با اختلاف‌های مختصری در شاهنامه و تاریخ سیستان باقی مانده.»^۲ نکته‌ی بسیار مهمی که از این میان استفاده می‌شود این است که چون در

۱. دژ بهم و آذرگشنسپ، دکتر احمد تفضلی، مهر و داد و بهار (یادنامه‌ی زنده‌یاد دکتر مهرداد بهار)، به کوشش امیر کاووس بالا‌زاده، ص ۸۰
 ۲. حماسه‌سرایی در ایران، ص ۵۲۳ و ۵۲۴

منبع‌های پهلوی معتبری مانند: بندهش، دینکرت و مینوی خرد، به‌عنوان اساس داستان شاهنامه سخنی از «دژ بهمن» نیست و جایگاه ویران شده به‌دست کیخسرو و محل ساختن آتشکده «بت‌خانه» دانسته شده است، با اطمینان بیش‌تری می‌توان گفت که «بهمن» در ترکیب «دژ بهمن» مخفف «برهمن» و به‌معنی «بت‌پرست» و کل ترکیب به‌معنی «بتکده» است و در شاهنامه نیز به‌پیروی از ماخذ پهلوی، اولین کردار مهم و خسروانه‌ی کیخسرو، گشودن و نابود کردن «بت‌خانه‌ی بددینان» است که از آن با ترکیب «دژ بهمن» تعبیر شده است، این پرسش احتمالی را که چرا استاد توس به‌جای استعمال «بت‌خانه» یا ترکیب‌ها و تعبیرهای هم‌معنی آن، ترکیب دشوار یاب «دژ بهمن» را به‌کار برده است پاسخ قطعی و درستی نمی‌توان یافت. اما آن چه به‌گمان و پیشنهاد مطرح می‌شود این است که در توسعه‌ی داستانی اصل روایت در منبع‌های فردوسی و رود فریبرز و توس به‌عرصه‌ی داستان و سپه‌کشی آن‌ها و به‌تبع آن، لشکرآرایی گودرز و کیخسرو برای یافتن به‌جایگاه کژآیینان - که به‌صورت دژی برافراشته و استوار و ناگشودنی تصویر شده است^۱ - «بت‌خانه» چهره‌ی «بت‌خانه بودن» صرف خود را از دست داده و مبدل به‌دژ - شهری شده که اهریمن‌کیشان ساکن آن هستند و چون ترکیب‌هایی مانند «دژ - بتکده» در بحر متقارب نمی‌گنجد، فردوسی به‌ضرورت وزنی و به‌منظور حفظ جزییات در اصل مهم و بنیادین روایت منثور منبع به‌تعبیر «دژ بهمن» از این بت‌خانه‌ی متن‌های پهلوی و به‌احتمالی دژ - بتکده‌ی منبع‌های دری خویش یاد کرده است. قابل توجه است که در متن پهلوی «نیایش پنجم» نیز «بت‌خانه» با نام (وهمن دژ) ذکر شده: «کیخسرو بر وهمن دژ پیروزی یافت به‌یاری این آتش». پس این احتمال هم وجود دارد که در منبع‌های فردوسی، ترکیب (دژ بهمن / بهمن دژ) برای «بتکده‌ی» متن‌های پهلوی به‌کار رفته بوده است - بدون کوچک‌ترین علت معینی - و استاد نیز با روی‌کرد به‌پای‌بندی امانت‌دارانه‌اش به‌منبع‌های منثور خود همان تعبیر را - شاید بی‌آگاهی از معنای اصلی جزء دوم اما به‌درستی - در شاهنامه استعمال کرده است، ذکر این نکته ضروری است که در اثرهای پس از شاهنامه هرچا که به‌این کار کیخسرو اشاره شد، نام محل گشوده شده به‌تقلید از شاهنامه و زیر تاثیر آن «دژ بهمن» آمده است نمونه را در مجمل‌التواریخ والقصص: «چون «دژ بهمن» کیخسرو توانست شدن، قرار بر وی افتاد.» و نزهةالقلوب حمدالله مستوفی: «و بر سر کوه سبلان قلعه‌ای محکم ستدن است آن را «دژ بهمن» و رویین دژ خوانده‌اند و در شاهنامه گوید به‌وقت نزاع پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز بر فتح آن قرار دادند و فریبرز از فتح آن عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی به‌او مقرر شد و اکنون خراب است.»

کوتاه‌گونه و نتیجه‌ی مطلب این‌که: (بهمن) در داستان «دژ بهمن» شاهنامه نه نام ویژه‌ی

۱. سرپاره‌ی دژ بُد اندر هوا / ندیدند جنگ هواکس روا (۳/ ۲۴۳/ ۳۶۷۶)

پهلوان، پادشاه یا دیو و جادوست و نه به مفهوم اصطلاحی امشاسپند آیین زرتشت، بلکه به استناد توضیح برهان قاطع و «بت‌خانه بودن» دژ در سه متن مهم پهلوی، کوتاه شده‌ی «برهمن» و به معنی «بت پرست» است.

منابع:

- ۱- ابوالقاسمی، محسن، ریشه‌شناسی (ایتمولوژی)، انتشارات ققنوس، چاپ اول ۱۳۷۴
- ۲- اوشیدری، جهانگیر، دانش‌نامه‌ی مزدیسنا، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۱
- ۳- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم، فردوسی‌نامه، انتشارات علمی، چاپ سوم ۱۳۶۹
- ۴- بهار، مهرداد، بندهش (فروغ دادگی)، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۶۹
- ۵- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساتیر ایران، انتشارات آگه، چاپ اول ۱۳۷۵
- ۶- بهزادی، رقیه، بندهش هندی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۸
- ۷- پاشنگ، مصطفی، فرهنگ پارسی و ریشه‌یابی واژگان، انتشارات محور، چاپ اول ۱۳۷۷
- ۸- نفضلی، احمد، دژ بهمن و آذرگشنسب، مهرداد و بهار (یادنامه‌ی زنده‌یاد دکتر مهرداد بهار)، به کوشش امیرکاوس بالا زاده، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول ۷۷
- ۹- دوستخواه، جلیل، اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، انتشارات مروارید، چاپ چهارم ۷۷
- ۱۰- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، موسسه لغت‌نامه ۱۳۶۵
- ۱۱- دیوبندن، آنگا، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمه‌ی دکتر فرهاد عطایی، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۷۸
- ۱۲- سجادی، ضیاءالدین، در مکتب استاد، کتابفروشی فروغ ۱۳۴۵
- ۱۳- شهیدی مازندرانی، حسین، فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جایها)، بنیاد نیشابور، چاپ اول ۷۷
- ۱۴- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۳
- ۱۵- عقیقی، رحیم، اساتیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، انتشارات توس، ۱۳۷۴
- ۱۶- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، انتشارات روزبهان ۱۳۶۸
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر چهارم، انتشارات بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا ۱۳۷۳
- ۱۸- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه‌ی چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، دفتر نشر داد، چاپ دوم [بی‌تا]
- ۱۹- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه از دست‌نویس فلورانس، به گزارش دکتر عزیزالله جوینی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۵
- ۲۰- محمد حسین‌بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۲
- ۲۱- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۷۱
- ۲۲- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم ۱۳۵۵
- ۲۳- میرجمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ویراسته‌ی دکتر رحیم عقیقی، انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ دوم ۱۳۵۵
- ۲۴- نوشین، عبدالحسین، واژه‌نامهک، انتشارات دنیا، چاپ سوم ۱۳۶۹
- ۲۵- بهادری، ضیاءالدین، فرهنگ وندهای زبان فارسی، انتشارات آوای نور، چاپ اول ۷۷
- ۲۶- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساتیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، موسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سرورش، چاپ دوم ۱۳۷۵